فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی - دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج - سال چهارم / شماره ۱۰ / بهار ۱۳۹۱

بررسی برخی وجوه بلاغی در نثر عرفانی شیخ احمد جام بر پایه‌ی دو کتاب انس التائبین و کنوزالحکمه

محمد خدادادی[1]

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان (نویسنده مسؤول)

دکتر رضا صادقی شهپر

استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۱۹

چکیده

عناصر ادبی ریشه در تخیل نویسنده یا شاعر دارند و برجستگی نویسنده در به کارگیری هنرمندانه این عناصر بلاغی است. در مقاله‌ی پیش رو سعی خواهد شد تا با بررسی برخی جلوه‌های ادبی شاخص در نثر شیخ احمد جام (۴۴۱-۵۳۶ ه.ق) در وهله‌ی اول به جایگاه وی در قدرت تأثیرش بر گسترش نثر فنی و مصنوع– در عین حفظ صلابت نثر مرسل- در آغاز قرن ششم هجری اشاره

1 . Email: Khodadadi_m63@yahoo.com

شود؛ دوم به هنر شیخ در استفاده از جلوه‌های ادبی، هنری که سرچشمه‌ی آن از ذوق سرشار فردی و ذهن مخّیل وی می جوشد، بپردازیم. احمد جام با استادی تمام نه تنها توانسته با بهره‌گیری از جلوه‌های ادبی لطافت و زیبایی خاصی به آثار خود ببخشد، بلکه با این شیوه کلامش را موجزتر و مؤثّرتر کرده است. شیوه‌ای که شیخ در کاربرد بسامد بالای عناصر بلاغی از جمله: تشبیه، تکرار، کنایه، تمثیل، تلمیح و ... به کار گرفته- که در نوع خود کم نظیر است- خود نشانگر جایگاه ارزشمند وی و آثارش در احیای ربان و ادبیات فارسی است.

واژه‌های کلیدی: نثر عرفانی، احمد جام، انس التائبین، کنوزالحکمه، وجوه بلاغی

مقدّمه

یکی از علوم مهم و اساسی که قدمت چندانی هم- صد سال- ندارد، علم سبک شناسی است که از طریق آن می توان تمام متون ادبی- عرفانی را مورد کاوش قرار داد. احمد ابو محبوب سبک شناسی را بررسی و شناخت کالبد آثار ادبی می داند و معتقد است که سبک‌شناسی «متدولوژی شناخت ادبیات» است. (ابومحبوب، ۱۳۷۶: ۹) یکی از متدهای این علم جلوه‌های ادبی (وجوه بلاغی) است که خود با دیگر علوم از جمله: بدیع، معانی و بیان و... تلفیق می شود که از آن به علم بلاغت یاد می‌کنند. بررسی وجوه بلاغت در یک متن عرفانی اولاً لازمه‌اش شناخت کافی از مؤلف، زمان تألیف، و دوره‌ی ادبی اثر و ثانیاً مطالعه در باب علوم متداول روز از جمله: بدیع، معانی و بیان و به طور کلی فنون بلاغت و صناعات ادبی می‌باشد.

در متون عرفانی کهن (انس التائبین و کنوزالحکمه) به سبب دیرینگی و فخامت و استعلای وجوه ادبی با بیان هنری مفاهیم و به طور کلّی ادبیت متن، گاه جملات و عبارات ظاهراً ساده یی ملاحظه می شود که خواننده را به سبب استفاده‌ی نویسنده از هنرهای بیانی همانند تشبیه، تمثیل، کنایه و تناقض‌گویی و... با دشواری در سطح معنی و دریافت مفهوم مواجه می‌سازد. البته بلاغت احمد جام (۴۴۱-۵۳۶ ه.ق) در آثارش تا حدود زیادی نزدیک به بلاغت عامه است، امّا از آنجا که شیخ آثارش را در قرن ششم ه. ق تألیف کرده، پس نباید

چندان هم از تکلّف و آرایش کلام بر کنار باشد؛ و این بر می‌گردد به ذهن مخیل و آماده‌ی شیخ در استفاده از جلوه‌های ادبی، اگرچه زبان شیخ در کل ساده و روان است.

شیخ الاسلام احمد جام (م: ۵۳۶ ه.ق) از مشایخ معروفی است که همچون خواجه عبدالله، ولایت و هدایت صوفیانه را با امر به معروف و نهی از منکر جمع کرد. وی از بیست و دو سالگی و پس از توبه کردن به دنبال علم‌آموزی و انزوا و ریاضت رفت و از چهل سالگی وعظ و ارشاد خویش را آغاز کرد و مریدان بسیار یافت. بر سخن او، نوعی خشونت و قاطعیت حاکم است. (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۸۳-۸۰)

لازم به ذکر است که در ارجاع به دو کتاب (انس التائبین و کنوزالحکمه) جهت سهولت به اختصار از (انس و ک) استفاده شده است.

جلوه‌های ادبی (وجوه بلاغت) در نثر شیخ جام

توجّه به ویژگی‌های ادبی یک اثر، یکی از مهم‌ترین مسایل و موضوعات در علم سبک شناسی است. عناصر ادبی ریشه در تخیل نویسنده یا شاعر دارد. و برجستگی نویسنده‌ی آثار ادبی در به‌کارگیری هنرمندانه‌ی جلوه‌های ادبی است که خود را نمایان می‌کند. اینجاست که مولف هنر ادبی خود را عرضه می‌کند؛ هنری که سرچشمه‌ی آن از ذوق سرشار فرد و ذهن مخیل او می‌جوشد. شیخ احمد جام با استادی هر چه تمام توانسته با بهره‌گیری از جلوه‌های ادبی لطافت و زیبایی خاصی به آثار خود ببخشد . از جلوه‌های مغتنم ادبی در نثر احمد جام که در دو اثر مورد بررسی هم مشهود هستند، می توان به تشبیه و انواع آن، اضافه‌ی تشبیهی و اضافه ی استعاری، عبارات و اصطلاحات کنایی تازه و برخی ترکیبات و اصطلاحات اشاره کرد که نظایر آن را می‌توان در میراث کهن عرفانی از جمله آثار شیخ احمد جام یافت. همچنین در این مقاله به بررسی حکایات عامیانه و داستان‌های قرآنی در دو کتاب انس التائبین و کنوزالحکمه پرداخته شده است و نیز به تمثیل و قدرت مثل‌زنی شیخ پرداخته شده که در نوع خود کم نظیر است. همین طور دیگر ویژگی‌های ادبی از جمله عنصر تکرار، مراعات نظیر، تتابع اضافات، تنسیق الصفات، حس آمیزی و نیز به برخی جلوه‌های نثر واعظانه و مجلس گویی شیخ احمد جام در دو کتاب مذکور پرداخته شده است. لازم به ذکر است که از میان شواهد و نمونه‌های متعدّد و فراوان، تنها به ذکر چند نمونه در هر مبحث بسنده شده است.

تشبیه

تشبیه از عناصر مهم خیال به شمار می‌آید. امّا در این متون عرفانی تشبیه، تنها جنبه‌ی صور خیال ندارد؛ بلکه توضیح و تبیین مسائل ذهنی و مجرّد، از طریق ملموس کردن آنها نیز هدف نویسنده هست، و عرفا هم در مبحث تشبیه بیشتر تاکیدشان بر پایه‌ی تشبیهات معقول به محسوس است، به طوری که مشبه را از امور عقلانی و مشبه به را از امور حسی برمی‌گزیدند. چرا که این نوع تشبیه یکی از زیباترین نوع تشبیه بوده که از نظر بلاغی هم بسیاری از استادان معانی و بیان بر آن تأکید دارند؛ زیرا عارف در بسیاری از موارد از امور مجرّد و ذهنی سخن می‌گوید یا تأثیر امور محسوس و ظاهری را بر باطن و دل آدمی توضیح می‌دهد؛ به همین سبب برای تبیین بیشتر مطلب از تشبیه‌های عقلی به حسی یاری می‌گیرد. لازم به ذکر است که این نوع تشبیه به تأثیر سخن بر روی مخاطب می‌افزاید. در اینجا به مهمترین این تشبیه ها از نظر ارکان تشبیه، در نثر شیخ پرداخته می‌شود.

تشبیه بلیغ

این نوع تشبیه که رساترین و زیباترین شکل تشبیه است. چرا که ادعای همانندی و اشتراک بین مشبّه و مشبّه‌به در این نوع از تشبیه قوی‌تر است. تا آنجا که برخی این نوع از تشبیه را استعاره دانسته‌اند و چنین استدلال کرده‌اند که در این گونه تشبیهات «ادعای یکسانی و یگانگی» مشبّه و مشبّه‌به مطرح است؛ نه «ادعای همانندی و اشتراک» بین مشبّه و مشبّه‌به در یک یا چند صفت. (علوی مقدم و اشرف زاده.۱۳۸۱، ۸۸)

- «توبه آب حیات است دل را،تریاک است گناه کار را، شحنه است راه را، دلیل است احسان را، شفیع است وصال را.» (انس: ۴۹ و نیز: ۲۰، ۲۶۷) تشبیه «توبه» به «آب حیات»، «تریاک»،«شحنه» و... از نوع تشبیه عقلی به حسی است.

- «اما نور فقر مرغی غریب است و با هرکسی آرام نگیرد.»(ک: ۱۰۸ و نیز: ۱۷، ۲۷) تشبیه «نور فقر» به «مرغ غریب» و از نوع عقلی به حسی.

تشبیه مجمل

- «آن معرفت هم چون جامه عاریتی است.» (انس: ۲۵ و نیز: ۲۵، ۲۱۴) تشبیه

«معرفت» به «جامه عاریتی» از نوع عقلی به حسی.

- «پیوسته نور فقر برسان مرغی بر سر محمد(ص) می‌گردید.» (ک: ۱۰۷ و نیز: ۴۸، ۶۴) تشبیه «نور فقر» به «مرغ» از نوع تشبیه عقلی به حسی.

تشبیه مفصّل

- «از آن روی بدان نیکویی چون گل تازه‌ی خندان خار برآمد.» (انس: ۲۷۴ و نیز: ۲۹۲)

تشبیه «روی» به «گل» از نظر نیکویی و تازگی و خندانی، «مفصّل مرسل» از نوع حسی به حسی.

- «الهام حق سبحانه و تعالی، مانند آن آب است که از کاریز و از چشمه روان کند.» (ک: ۱۶ و نیز: ۱۶۳)

تشبیه «الهام حق» به «آب» از نظر روان بودن« تشبیه مفصّل مرسل» از نوع عقلی به حسی.

اضافه تشبیهی

- «به اوّل مرغ توبه بباید بست، و آن رغبت از او باز باید بست، و تیشه‌ی مجاهدت بر باید گرفت، و هر چه از وی تراشیدنی است بباید تراشید، و سوهان تقوی بر باید داشت، و رنگ فسق ازاو بباید زدود، و داس خشیت بر باید داشت، و خار معصیت بباید درود، و روغن رجاء دروی باید مالید، و به مصقله‌ی توکّل بباید زدود، و به آب حسرت و مُهر رضا بر باید نهاد، و در خانه‌ی صبر باید برد، و بر طاق تسلیم باید نهاد؛» (انس: ۱۹۶ و نیز: خار بدعت (۳۳) آتش شوق (۳۵)، آتش ندامت (۳۸)، آب قناعت(۱۴۱)، آتش حرص (۱۴۱)، ابر سعادت(۱۲)، باغ پنداشت (۹۱)، برگ انابت (۴)، خار معصیت (۳۹)، دریای مِهر (۴۱)، دریای تحیر (۱۵۴)، رعد رحمت (۳۹)، صحرای هوی (۹۱)، غبار معصیت (۱۱۵)، کیمیای زهد (۱۴۵)، گنج حکمت (۱۰۳)، میل غیرت (۱۹۸)

- «تابوک روزی اسب هوی به سرآید.» (ک: ۱۷ و نیز: خار بدعت (۹)، آشیان غیب (۱۰)، بحر جبروت (۲۳)، دریای غیب (۴۹)، شب ضلالت (۴۸)، صحرای مشیت (۷۸)، گوی سعادت(۱۴۹)، مرکب دولت (۱۰)، میدان ابد (۱۴۹)، میغ غفلت (۸۳)

استعاره

«اگر گامی از تشبیه فراتر بگذاریم، به استعاره می‌رسیم و این، آن جاست که یک سویه‌ی تشبیه در سخن ذکر نشود.» (فولادی، ۱۳۸۷: ۳۵۹)

البته احمد جام در آثارش از استعاره چندان سود نمی برد؛ شاید به این دلیل که استعاره برخلاف تشبیه یا تمثیل و دیگر عناصر بلاغی، از وضوح و قدرت القایی چندانی برخوردار نیست و به کار متن عرفانی و تعلیمی نمی‌آید. تنها چند مورد اضافه‌ی استعاری در دو کتاب مورد بررسی شیخ مشاهده شد که از قرار زیرند:

اضافه‌ی استعاری

- «مرد محبّ را خستگی و سوختگی زیادت گردید، و دردش بیفزود، و دست غیرت برآورد، و پیراهن صبر پاره کرد، و دستار پنداشت بر زمین زد.» (انس: ۳۸ و نیز: ازار صدق(۱۹۶)، پیراهن وفا(۶۶)، چشم عقل(۶۱)

- «از دایه لطف لطیف و از پستان ارادت و مشیت و محبّت، شیر فضل و جود کرم خورده‌ای.» (ک: ۸)

و نیز: در دل (۲۳)، پستان ازل (۹۵، ۱۵۲)، درِ ازل (۱۱۶)، سایه ی بدعت (۴۸)

عبارات کنایی

توجه به کنایه در سبک شناسی مهم است، زیرا فقط کسانی که به زبان تسلّط کافی دارند، می‌توانند از این باب استفاده کنند. به عنوان مثال در شاهنامه‌ی فردوسی یا در آثار مولانا و عطار که زبان مادری آنان فارسی دری بود، کنایات بی شماری آمده است، حال آن که آثار برخی دیگر از این نظر بسیار فقیر است. و یا اینکه مثلاً نهج البلاغه سرشار از کنایات است. در نثر و متون عرفانی هم اگر آثار شیخ در امر استفاده از کنایات بی نظیر نباشد، کم نظیر است چرا که با استادی تمام، و به صورت طبیعی توانسته از اکثر امکانات زبان از جمله کنایه استفاده کند به طوری که بعضی از این نمونه‌های نادر می‌تواند در شمار گنجینه‌ی غنی و دیرپای ادب فارسی به شمارآید. در بحث خلق کنایه این مهم است که اهل زبان به زمینه‌ی فرهنگی کنایه توجّه کنند؛ دکتر شمیسا معتقد است: کنایه در اصل بین دو نفر یا دو گروه به

وجود می‌آید و اندک اندک در میان گروه های دیگر جامعه رواج می‌یابد. به هر حال در فرهنگ هر خانواده و قبیله و ملّتی کنایه‌های خاصی است که دریافت مدلول آن‌ها در گرو آشنایی با فرهنگ آن افراد یا آشنایی با زمینه و علت پیدایش آن کنایه‌هاست. به هر حال ممکن است که بافت اجتماعی و فرهنگی عوض شود که باعث دشواری در دریافت مدلول کنایه ها می گردد مگر که به عللی، کنایه در زبان مردم زنده بماند. از آن جا که کنایه نیز رسیدن از یک سطح به سطح دیگر است و ارتباطی بین دو سوی حاضر و غایب ایجاد می‌کند، جنبه‌ی هنری و ادبی پیدا می‌کنید. (۱۳۸۱: ۲۷۷-۲۶۶) به قول استاد شفیعی کدکنی:«کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطق عادی گفتار ادا کنیم، لذّت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می نماید، از رهگذر کنایه می توان به اسلوبی دلکش و مؤثّر بیان کرد.» (۱۳۸۶: ۱۴۰)

- «و اگر نه چه جای آن است که از عشق و عاشقان سخن گفتن، و سخن ایشان به صحرا نهادن؟! این عین بی طریقی باشد!» (انس: ۲۱۸ و نیز: آب کس بردن (۲۶۱)، بر باد بودن (۲۲، ۸۴)، بر باد دادن(۷۹، ۱۱۲) به دست کسی باد بودن (۲۵، ۵۵، ۱۰۲)، چیزی را در سر چیزی کردن (۶۵)، سر بر خط عجز نهادن (۱۳۱، ۲۳۲)، عنان بازکشیدن (۴۰)، میان بستن (۱۲۲، ۱۴۵، ۲۳۶، ۲۹۸)

- «هر چند ابوبکر صدّیق رضی الله عنه عزیز بود... اما آب ها همه زیر پل رود و اعزاز همگان از رسول (ص) بود.» (ک: ۱۰۶ و نیز: به باد دادن (۲)، جان بر میان بستن(۸۰)، از جای شدن (۱۱۴)، ابله طراران پردعوی بی معنی (۱۶۳)، به سر رشته شدن (۱۱۷)، بیچاره‌ی دیو برده(۱۶۴)، به صحرا افتادن (۵۸)، راه زدن (۱۶۴)، عنان بازکشیدن (۵۹)، علم حماقت به صحرا زدن (۱۶۵)، قلم خشک شدن (۴۲)

تلمیح به قصص و حکایات و داستان‌ها

تلمیح«یعنی به گوشه چشم اشاره کردن؛ و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند.» (همایی، ۱۳۸۲: ۳۲۸) احمد جام از این نمونه به خوبی در آثارش بهره برده است. تقسیم بندی این مبحث برگرفته از دکتر علی فاضل است.

الف) قصص انبیا

این نمونه غالباً بر گرفته از مصحف شریف است و یا ملهم از قصص و حکایات اسلامی متأثّر از شیوه‌ی روایی قصص‌الانبیاء و تفاسیر پیش از شیخ است. اما نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که بسیاری از مفاهیمی که در نثرهای صوفیانه بیان می شود، مفاهیم مجرد و ذهنی و تجربه‌های عرفانی است و عارف برای بیان کردن آن‌ها و انتقال دادنشان به مخاطب ناچار باید آن ها را حسی و ملموس کند تا فهم و پذیرش آن‌ها آسان تر شود و راه آسان این کار، بیان این‌گونه مفاهیم به صورت داستان است. (نویا، ۱۳۷۳: ۲۶۷-۲۶۹)

- داستان حضرت موسی با خضر نبی و در نیافتن منظور افعال وی. (انس: ۲۶۰) و (ک: ۲)- داستان حضرت ابراهیم و پرستش ستاره و ماه و خورشید. (انس: ۸۱)- داستان حضرت آدم و ابلیس و فریب دادن ابلیس آدم را. (انس: ۹۴)- داستان سلیمان و بلقیس و ساختن خانه‌ی آبگینه به دست سلیمان. (انس: ۱۳۰)- داستان حضرت عیسی و درخواست خوان از خداوند. (انس: ۱۳۲)- داستان حضرت نوح و گمراه خواندن ایشان. (انس: ۲۸۵)- داستان حضرت هود و سفیه خواندن ایشان. (انس: ۲۸۵)- قصّه‌ی داود نبی و گرفتن راه نَفَس او توسط جبرئیل. (انس: ۱۷۴)- آفرینش آدم و سجده نکردن ابلیس بر او. (ک: ۳)- حکایت حضرت عیسی و کودک نابینا. (ک: ۴۱) - حکایت دعوت سلیمان همه‌ی موجودات را. (ک: ۵۶) - حکایت حضرت عیسی و مرد مسافر. (ک: ۴۰) - داستان ذوالقرنین و آب حیات. (ک: ۵۸) - داستان فرعون و هامان و ارزی. (ک: ۵۸) - داستان پیری که در لشکر ذوالقرنین بود. (ک: ۱۱۱) - داستان کودکی حضرت موسی و مکیدن شیر فقط از پستان مادر. (ک: ۳) – قصّه‌ی لوط پیامبر. (ک: ۶۲) – قصّه‌ی حضرت موسی و کوه طور. (ک: ۶۹) – قصّه‌ی حضرت ابراهیم و آتش نمرود. (ک: ۱۱۶)

ب) داستان‌ها و حکایت‌های عاشقانه‌ی کهن

- داستان لیلی و مجنون و اطوار دلدادگی وی. (انس: ۱۹۱) و (ک: ۱۰۳)- حکایت محمود غزنوی و غلام زیبا روی او ایاز. (انس: ۱۹۹)- حکایت ابوحنیفه. (ک: ۱۶۶)

ج) حکایاتی از ادب و فرهنگ عامّه

- حکایت ولی و عبدان زاهد. (انس: ۳۲۰) - حکایت عروس و داماد. (ک: ۴۳) - حکایت

مردی که نمی خواست بمیرد. (ک: ۴۵)

د) حکایاتی که مربوط به عصر شیخ است و گویا در زمان حیات شیخ رخ داده

- حکایت دیوی که نام او امَ الصَبیان بود و خود را خضر معرفی می کرد و سالکان را فریب می داد. (انس: ۳۰۷)- حکایت جوانمردی که در جایی زنی با جمال را دید و به دلش خوش آمد. (انس: ۱۹۸)- حکایت علمایی که با دعوی علم، نزد شیخ رسیدند و مسأله پرسیدند. (ک: ۱۹)- حکایت درویشی که وقتش خوش گشت و تا سحرگاه جان داد. (ک: ۱۱۶)- حکایت معتمد سپهسالار و شیخ الشیوخ. (ک: ۱۷۰)

هـ) روایاتی که از بزرگان نقل شده

- روایت عبدالله مبارک از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (رض) که او گفت: خداوند سبحانه و تعالی نور محمّد (ص) را پیش از همه چیز آفریده است. (انس: ۱۸۸) - روایت از پیامبر توسط حضرت علی (ع) و تأکید پیامبر به نانشستن با پسران توانگران و پادشاهان. (انس: ۲۷۵)- روایت کنند از شیخ ابویزید بسطامی و مناجات او با خداوند. (انس: ۳۱۵)

تمثیل (ارسال المثل)

هر مَثَل برآمده از اعماق فکر و اندیشه‌ی بسیاری اشخاص عالم و دانا و کار آزموده است که در قالب عبارتی مختصر و روان ریخته می‌شود و به فرهنگ یک امّت تزریق می‌شود. در همین راستا مرحوم دهخدا در امثال و حکم می‌گوید: «... یکی از منابع تاریخ، امثال است، در هر ملّت که امثال بیشتر است، نشانه‌ی سعه‌ی فکر عامه‌ی آن ملّت است. با همه تغییراتِ بنیان کنِ حوادث، هیچ دشمنِ خانه براندازی نتوانسته است این رشته‌ی مخصوصِ ادب، و این منبع مخصوص تاریخ، و این قسم از اقسام ۲۴ گانه‌ی ادب که پدران ما بدان اهمیت بسیاری می داده‌اند را از میان بردارد.» (۱۳۷۴: ۷) در کل تمثیل یک نوآوری است: «تمثیل، نوآوری خلاّقی است که تعامل دو حوزه‌ی معنایی را در بر می‌گیرد.» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۲۹)

در قرآن هم خداوند به منظور درک و دریافتِ بیشتر و بهتر آدمیان در سراسر جهان به منظور عبرت‌گیری انسان‌ها از مفاهیم شکوهمند قرآنی، بسیاری از نکات و رموز عالی این کتاب آسمانی را در قالب مَثَل‌های نغز ارزشمندی بیان کرده است. برای نمونه در قرآن آمده

است: «مَثَلُ الذّینَ اتّخذوا مِن دون الله اولیاء کَمَثلِ العنکبوت إتّخذت بیتاً و إنَّ أوهن البیوت لبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون» (عنکبوت: ۴۱) (و مَثَل و سان ایشان که فرودِ الله خدایی را گرفتند، چون مثل و سانِ عنکبوت است که خانه گرفت، و سُست‌ترِ خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است که نه گرما دارد و نه سرما، اگر دانندی جز الله را خدای نخواندی) و نمونه‌های دیگری مثل: (ابراهیم: ۳۰) (عنکبوت: ۴۲) (حشر: ۲۱) (بقره: ۲۴) و...

و امّا احمد جام معروف به «ژنده پیل»، عارف نامدار خراسان، راه‌گشای جویندگانِ راه حق، به خاطر آراء و اندیشه های بکرِ عارفانه، و آثار گرانبهایش، بی شک از اقطاب عالی کشور عرفان است. شیخ احمد در آثارش از مثل‌هایی بهره جسته که در صورت ظاهر خود به زبانی ساده، و احیاناً عامیانه– بی پیرایه‌ی تکلّف و تصنّع– به کار رفته که نشانگر ذوق و ذکاء، و فطانت اوست. شیخ این مَثَل‌ها را با استادی هر چه تمام با مضامین عرفانی گره زده و به کمک قلم زیبای خویش به تحریر درآورده، که چشم هر خواننده و گوش هر شنونده‌ای را می‌نوازد. شیخ با این قدرت مثل زنی هنر ادبی خویش را به رخ دیگران کشیده است، که به انصاف هم این‌گونه است.

احمد جام خصوصیات و طبایع مردم عصر خود را از هر گروه و طبقه به خوبی می‌شناخت. از این رو تصویرِ جان‌دار و گویایی از مفاسد زمان، نابسامانی های زورمندانِ مردم‌ستیز، ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری مردم و موارد بسیار دیگر را با واقع بینی موشکافانه، با خوش ذوقی و نکته‌سنجی در سکوتِ مثل‌هایی نغز و پرمغز، بی پرده، فاش، و همه کس فهم منعکس کرده است. خلاصه اینکه، آثار نفیس احمد جام هرگاه از چشم انداز و رهگذرِ این تمثیلات مورد دقّت و توجّه قرار گیرد، اوضاع تاریخی، فرهنگی، دینی و اجتماعی عصر نویسنده‌ی ژرف اندیش و باریک‌بین را در آیینه‌ی شفّاف و بدون زنگار منعکس می‌سازد و خواننده را از گذشته‌های دورِ کشورِ ما با خبر می‌سازد.

همه‌ی مَثَل‌های شیخ در گستره‌ی عرفان تعلیمی و برای درک مخاطب قابل توجّه و تأمّل است. به کمک برخی از این مثل‌ها می‌توانیم به گوشه‌ها و زاویه‌هایی مهم از سطح طبقاتی مخاطبان و حوزه‌ی فکری آنان و دغدغه‌های عصر او پی ببریم، از جمله:

الف) ضمن بیان نکته‌ی عرفانی، به مسائل تدبیر آب و حفر و تعمیر کاریزها و قنات‌ها و ایجاد آب بند بر سر آب برای ممانعت از هدر رفتن آب جهت مصارف کشاورزی اشاره دارد.

- «اکنون مثل «ملهم» و«وسواس» در سینه‌ی آدمی همچون مثل دو آب بند است بر

در کاریز: چون آب از کاریز بیرون آید، یکی گوید من ببرم، و دیگری گوید که من ببرم؛ هر که را دست قوی‌تر آید آب ببرد.» (انس: ۲۵۸)

- «و مَثَل این ملهم و وسواس و الهام خدای- عزّ و جلّ- در دل بنده هم چنان است که: چشمه‌ی آبی، اگر کاریزی، اگر رودی، آب از همه چشمه‌ها خدای- عزّ و جلّ- روان کند که هیچ کس دیگر آن آب روان نتوان کرد مگر خدای عزّ و جلّ و اگر کسی بسیار زر بر کاریزی خرج کند هم تا خدای عزّ و جلّ آب روان نکند و به دست همه باد باشد.» (ک: ۱۶)

ب) ضمن بیان نکته‌ی عرفانی و اخلاقی، به نقد نظر طبقات و اوضاع اجتماعی و ستم سلاطین و ظلم عوانان و درگیری سلاطین و طمع آنها برای کسب قدرت می‌پردازد.

- «مثل تن آدم با عقل و هوی چون مثل شهری است که دو سلطان در آن شهر باشند، و هر یک طمع دارند که شهر از آنِ من است و مرا باید، همواره با یکدیگر جنگ و پرخاش می‌کنند، و درین شهر فتنه، و جنگ، و خون ریختن می‌باشد، تا شهر از دو سلطان یکی بگیرد، و مردم شهر رعیت وی گردند، و خراج بازو دهند. هر که را سلطان هوی شهر او بگرفت، و عوانان خویش را بدان شهر گماشت، هلاک از آن شهر و از وی برآمد.» (انس: ۵۷)

- «مَثَل ابلیس با آدمی، همچون مَثَل سلطان ستمکاری که وقتی از جایی در می‌آید و ستمی می‌کند، و بازِ آن شهر و ناحیت خویش شود و از او باز رهی، اما عوانان را که فرا سر مردمان کنند، هر روزی مردمان را بهانه‌ها می‌نهند و آن معرف پای کار را که به جاسوسی بگذاشته باشند، جوری نه فراجور سلطان باشد. سلطان گذری بکرد و باز رفت، امّا این نفس ما و این شیطان که نایب سلطان است و این هوای کارفرما که اندرون ماست و شب و روز هم نشین ماست و سرّ و علانیه‌ی ما می داند، شرّ این‌ها هزار بار از ابلیس ملعون بدتر است.» (ک: ۱۷)

ج) مَثَل ذیل نیز ضمن بیان نکته‌ای از دقایق اهل عرفان، به صنوف اجتماعی و اهل بازار اشاره دارد.

- «مَثَل تن و دل چون مثل صدف است با دُرّ: صدف هم در رنگ و شکل یکسان است. اما در یک صدف مروارید است و در یکی در یتیم است؛ هرگز در قیمت برابر نباشند. هم چنین آدمی هم آدمی است و آدمی می‌خوانند اما آن صدفی که در وی در یتیم باشد به جز غواص قدر آن نداند. هم چنین تنی که در وی قلب سلیم باشد، به جز خدای- عزّوجلّ- قدر آن نداند و یا کسی که در وی منزلتی باشد.» (انس: ۶۱)

- «مَثَل فقر و فقیر در میان مردم نااهل و منکر، چون مَثَل درّ و صدف باشد در دست مردم نادان: صدف پر درّ دست مردم نادان رسد به جز از صدف نبیند! چه داند که در صدف درّ یتیم است؟» (ک: ۲۰)

د) در مَثَل ذیل ضمن بیان نکته‌ی عرفانی، بر دانشمندان دروغین و پرمدّعا و نیز ثروتمندان خسیس طبع می تازد.

- «مَثَل آنکس که رنج تعلیم و تعلّم بکشد و بدان کار نکند، چون مثل کسی است که رنج بسیار برگیرد، و مال فراهم آرد، و در گنج نهد، و برخیزد و فرا درها می رود، و نان می خواهد!» (انس: ۶۸)

مثل‌های دیگر شیخ

- مثل ایمان چون مثل درخت. (انس: ۱۶۴) - مثل آن که از راه دور قصد حجاز کند. (ک: ۹)- مثل ایمان چون مثل درخت خرما. (انس: ۲۴۸)- مثل ابلیس با آدمی. (ک: ۱۷)- مَثَل پیر مشفق چون مثل کبوتر. (انس: ۷۶)- مثل برادران رضاعی. (ک: ۹۴)- مثل تائب با ابلیس. (انس: ۳۱۲)- مثل به سنگ مغناطیس. (ک: ۸۳)- مَثَل تخم گیا چون مثل خاطر شرّ است. (انس: ۳۴۸)- مثل به سفر مرد در شب. (ک: ۸۱)- مَثَل تن هواپرست چون مثل سگ. (انس: ۴۷) - مثل به رفتن علماء به حج. (ک: ۹۷)- مَثَل حرص چون آتش. (انس: ۱۴۰)- مثل درباره‌ی اولولالباب (ک: ۶۵)- مَثَل حریص چون مثل کرکس. (انس: ۱۴۲)- مثل دوستی خدا. (ک: ۶۱)- مَثَل دلی که پاسوان ندارد چون مثل دو درخت نیکو بود. (انس: ۱۳۳)- مثل دعای دنیادوست و نماز جُنب! (ک: ۸۹)- مثل راه خدای چون مثل شهری. (انس: ۹۲)- مثل درباره‌ی داستان آفرینش. (ک: ۱۴۱)- مَثَل شریعت چون درخت و مثل حقیقت چون بار درخت. (انس: ۸۷)- مثل دوستی خدا به شیرمایه‌ی گوسفند. (ک: ۱۴۶)- مثل معرفت چون مثل نورچشم. (انس: ۲۳)- مثل فقر و فقیر. (ک: ۱۰۲)- مثل کسی که صلاحیت شهادت دادن ندارد چون مثل درختی که بار ندارد. (انس: ۵۱) - مثل قوم و اصحاب شیخ. (ک: ۱۲۹)- مثل عقل و عاقل چون مثل چشم. (انس: ۲۳)- مثل معرفت به آفتاب. (ک: ۴۶)- مثل مرد با همت چون مثل باز است. (انس: ۱۴۲)- مثل مردی که در دریا کشتی می‌راند. (ک: ۴۴) - مثل ملهم و وسواس و الهام خدای. (ک: ۱۶)

ضرب المثل

شیخ احمد جام علاوه بر قدرت مثل‌زنی، توانایی و استعداد ویژه‌ای در کاربرد ضرب‌المثل‌های ناب به خرج داده به گونه‌ای که در ذیل خواهید دید در کتاب ارزشمند خود «انس التائبین» که اولین اثر شیخ می باشد با بهره‌گیری از ضرب المثل‌های رایج در عصر خود زیبایی خاصی به این اثر خود بخشیده است. - «از کوزه همان برون تراود که دراوست.» (انس: ۲۶۳)- «بازماندگان همه را هم چون خویش بازمانده خواهند.» (انس: ۳۶)- «بطّ بچه را آشناب نباید آموخت.» (انس: ۱۳۳)- «با مار در سوراخ بِه از آن که با قرآء در صومعه.» (انس: ۱۷۷)- «خرمن سوخته خرمن سوخته خواهد همه را.» (انس: ۳۵، ۸۳)- «چون نمک تباه شد گوشت به چه با صلاح آید؟» (انس: ۱۶۳)- «رستم را هم رخش رستم کشد.» (انس: ۱۶۹، ۳۲۰)- «علوی داند قدر علوی.» (انس: ۸۵)- «قسمت دل دل داند نه تن.» (انس: ۱)- «گربه بچه بانگ از مادر آموزد.» (انس: ۷۴)- «نه هر که تازی گوی باشد عالِم باشد، و نه هر که پارسی گوی باشد نادان باشد.» (انس: ۶۹)- «نه هر که آتش گوید زفانش بسوزد، و نه هر که شکر گوید دهانش شیرین شود.» (انس:۹۰)- «هر گوسفندی را به پای خویش آویزند.» (انس: ۳۰۰)

تکرار

اما این بحث جلوه‌های ادبی را در نثر شیخ جام با یکی از رویکردهای مهم شیخ در نثر ادامه می دهیم که گاه بسیار دل‌انگیز و دلربا و باعث تاکید تفهیم مطلب است و گاه ملال‌آور و مایه‌ی دلزدگی! و این جلوه‌ی دوگانه، عنصر«تکرار» در نثر شیخ است. به تعبیر استاد شفیعی کدکنی: متأسفانه در زبان وعظ به سبب اینکه معانی مکررست،«میدان ترادف مفردات، بسیار باز است.» (۱۳۸۶: ۵۴) شیخ جام از این عنصر به خوبی بهره برده است. البته منظور همان تکرار هنری است، «تکراری که در آن غرضی پنهان باشد» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۳۲۹) «تکرار هنری همانی است که به موزون شدن متن کمک می‌کند یا در رساندن مفهوم و غرض به کار می‌آید.» (همان: ۴۰۶)

تکرار ممکن است در فعل یا واژه‌های خاصی صورت گیرد. البته لازم به توضیح است که گاه عرصه‌ی تکرار از حدود واژگان و ساختار جملات فراتر می‌رود و به مرز تکرار و دوباره گویی ملال‌آور مفاهیم فصول قبل می انجامد– که در کتاب کنوزالحکمه بیشتر نمود دارد–

که شاید یکی از کاستی‌های کلام شیخ باشد. البته دکتر فاضل در مقام دفاع از شیخ جام می فرماید: «اگر این تکرار را به خاطر ادغام بخش‌های تفسیری و فصول دقائق عرفانی و نهایتاً تبویب دوباره‌ی اثر– کنوز الحکمه- ندانیم مسلماً می بایست این نمونه‌ها را از آثار غلبه‌ی روح مجالس وعظ در زبان و بیان شیخ به شمارآوریم. آثاری متأثّر از عصر شیخ که نوعی ایدئولوژی در نظام فقاهتی خاص و تثبیت شده، همه‌ی جوانب زندگی را فراگرفته بود و به یکنواختی و تکراری بودن واداشته بود و طبعاً در چنین ساختاری، نوع سخنان مخاطبات اجتماعی – و از جمله وعظ – تکراری و بسته بود.» (جام، ۱۳۸۷: ۴۹)

تکرار فعل

تکرار فعل یکی از مختصات ادبی خاص نثر دوره‌ی سامانی است که که شیخ در دوره‌ی خود- قرن ششم هجری- توانسته به صورت پویا در آثارش بکار ببرد یعنی همان روش قدیمی: «تکرار افعال و روابط معمولاً به همان روش قدیم به کار رفته» (خطیبی، ۱۳۸۳: ۱۸۳)

- «چشم چنان نگرد که هوی خواهد، و گوش آن شنود که هوی خواهد، و زفان آن گوید که هوی خواهد، و به دست آن گیرد که هوی خواهد، و به پای چنان رود که هوی خواهد، و به دل آن اندیشد که هوی خواهد.» (انس: ۵۷ و نیز: ۲۵، ۳۸، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۸۸،۱۸۷، ۲۱۷، ۲۶۵، ۲۹۴، ۳۳۱)

- «اگر نان دهد رواست، و اگر گرسنه دارد رواست، و اگر تشنه دارد رواست، و اگر پوشیده دارد رواست، و اگر عریان دارد رواست، و اگر سرما دهد رواست، و اگر گرما دهد رواست، و اگر جفا گوید رواست، و اگر عطا دهد رواست، و اگر بیماری دهد رواست، و اگر شفا دهد رواست، و اگر خذلان دهد حکم، حکم اوست.» (ک: ۳۲ و نیز:۲، ۱۲،۲۷، ۶۱، ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۱۳)

تکرار واژه‌ی خاص

- «گریستن بی هنگام، و کار بی هنگام، سخن بی هنگام، این همه بِه از خنده‌ی بی هنگام: خنده‌ی بی هنگام آبروی مرد ببرد.» (انس: ۳۳۶ و نیز: ۹۹، ۲۹۱)

- «و هیچ کس انصاف یک دیگر بنمی‌دهیم، و هر که انصاف در دل نکند، انصاف نیاود! چون در دل کردی که انصاف دهی انصاف یاوی.» (ک: ۱۳۱ و نیز: ۳۰)

حذف فعل

حذف فعل در جمله به دو صورت انجام می پذیرد:

حذف به قرینه ی لفظی

- «این کار آن کسان باشد که هم در شهادت راست باشند، و هم در کردار.» (انس: ۵۲ و نیز: ۲۱، ۲۶، ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۶۷، ۳۱۱)

- «دل تو به نور معرفت خود نورانی کرد. و ترا از برگزیدگان خود.» (ک: ۷۱ و نیز: ۲، ۱۲، ۱۵، ۲۲، ۲۶، ۱۳۳)

حذف به قرینه ی معنوی

- «ای آن که بنده‌ی آز و حرصی، ترا با سخن عاقلان و با سخن محققّان چه کار؟» (انس: ۲۰، ۲۱۸)

- «بی‌خواست هیچ کس، خدای عزّ و جلّ محمد را و امّت او را ارزانی داشت: هنوز هیچ مخلوقات در وجود ناآمده.» (ک: ۴۹، ۳۳، ۱۹)

مراعات نظیر(تناسب)

مراعات نظیر به این معنی است که در یک جمله از واژگانی استفاده کنیم که از نظر معنایی و کارآیی نظیر هم بوده و با هم مناسبت داشته باشند و پشت سر هم ذکر شود به نوعی که تناسب این واژگان با هم مراعات شود.

- «همه شام و شامات بگردیدم، و روم، و حجاز، و عراق، و خراسان، و ترکستان، این همه شهرها بگردیدم.» (انس: ۸۲ و نیز: ۲۲، ۲۸، ۳۱، ۴۸، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۳، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۱۳۳،۷۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۳۳۷...)

- «و در این اماکن و معادن از هر نوعی جواهر و درّ و زر و یواقیت، و لعل و زبرجد، و زمرّد، و فیروزه و عقیق، و بلور، و مرجان و از این انواع بسیار است چون: زر و سیم و آهن و روی و برنج و مس و ارزیر و سرب و چندان که هست.» (ک: و نیز: ۲۳،۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰،

۴۰، ۴۸، ۵۲، ۱۲۴،۶۴)

حس آمیزی

«یکی از وجوه برجسته‌ی ادای معانی از رهگذر صور خیال، کاری است که نیروی تخیل در جهت توسعه‌ی لغات و تعبیرات مربوط به یک حس انجام می دهد، یا تعبیرات مربوط به یک حس را به حس دیگر انتقال می دهد و این مسأله‌ای است که ناقدان اروپایی آن را Synaesth esia می‌خوانند و ما اصطلاح حس‌آمیزی را در برابر آن پیشنهاد می‌کنیم.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۷۱) دکتر غلامرضایی از این بحث با عنوان «حسی کردن مطلب» تعبیر کرده‌اند و معتقدند: «این شیوه علاوه بر روشن ساختن موضوع بر شعر گونگی و جاذبه آن نیز می افزاید، زیرا ذهن مردمان عامّه و متوسط آن را پذیراتر است.» (۱۳۸۸: ۳۳۱) شاید به این دلیل باشد که چون مخاطبان مجالس وعظ بیشتر عوام هستند، آنها را یارای شنیدن استدلال‌های عقلی و مطالب معقول نیست.

این نمونه هر چند در دو اثر مورد بررسی از آثار شیخ جام آن چنان بارز وآشکار استعمال نشده واندک است، امّا به لحاظ زیبایی و اهمیت آن نمونه‌های اندک یافت شده جهت آشنایی ذکر می‌شود؛ هرچند در آثار دیگر شیخ به فراوانی استعمال شده است.

- «وآن دَم (بو) بیشتر متقیان شنوند که ایشان غیبت نگویند آنکه دمِ آن بشنوند،هم چنان باشد که دو تن بامداد پگاه هیچ کس بوی بر ناهار نشنود از دهن دیگری، اما چون یکی نان خورد و یکی نخورد،آنگه بوی دهن وی بشنوند.» (انس: ۳۳۳)

- «آنچه نصیب بینی او بود هر بوی که در دنیا وآخرت بود بشنیدی.» (ک: ۹۶، ۶۶)

استناد به شعر

اشعاری که در آثار شیخ به کار رفته است، همگی در نگاه ادبی مهم و قابل توجّه است؛ به گونه‌ای که در آثار مورد بررسی هم نمونه‌هایی دیده می‌شود؛ مثلاً در«انس التائبین» این اشعار شامل، ۳ رباعی، یک غزل از خود شیخ و دو قطعه و ۷ بیت عربی و ۱۱ بیت فرد و ۸ جفت بیت و دو مصراع می‌باشد. و یا در«کنوزالحکمه» این اشعار شامل، ۶ رباعی و۱۰ بیت فرد ویک بیت عربی و ۲ مصراع و ۲ غزل که یکی از خودش و دیگری از شیخ بوذر بوزجانی است. هر یک از این اشعار مؤید این نکته است که شیخ جام با شعر و شاعری الفتی خاص

داشته است و دیوانی هم که به وی نسبت می‌دهند، گواه این دو رویکرد ذوقی و ادبی وی است. اما در سنت مجلس‌گویی و نثر شیخ جام نوعی گرایش‌های فراتر از حدود مرسوم و متعارف نثر مرسل دوره‌ی سلجوقی دیده می‌شود که پیش از او در مجلس بوسعید ابوالخیر سابقه دارد. شیخ جام رغبتی خاص در استفاده وکاربرد شعر در حوزه‌ی نثر دارد و این امر در آثار شیخ دیده می‌شود. در این جا برای اثبات امتیاز«شاعرانگی» کلام و نثر شیخ به ذکر چند نمونه پرداخته می‌شود:

- «اما هر کجا حریصی در حرص خویش تمام‌تر بود، او را مردی با همّت نام کنند؛ اما حرص را نشانی است، و همّت را نشانی است. حرص و همّت دون همه در دنیا و شهوات آن آویزند، و هر همّتی که پَر وی به حرص دنیا نسوخته باشد، همه در عقبی آویزد. امّا همت بلند که آتش حرص ندیده باشد، هرچه خاء خلقت دارد در آن ننگرد، و جز به لقاء «حی الذی لایموت» (کسی که زنده است و مرگ ندارد) فرو نیاید. هرچه نه این است محقّقان آن را نه همّت خوانند، و این نام او را درست نباشد. همّت این است که گفته آمده، و حرص آن است که یاد کرده شد: اما ما خود نه مرد اینیم، و نه مرد آن، آنِ ما چنان است که حکیمی بیتی می‌گوید:

نه در راهم نه نیز منزل بینم　　نه برپایم نه نیز می بنشینم
نه بر دینم نه بر خلاف دینم　　نه مرد حقیقتم نه آن نه اینم

(انس: ۱۴۸)

- «هرکه یک بار به برق و جد سوخته گشت، همواره بر سر وقت خویش باشد، و در طلب آن آتش باشد. یا هزار تن در یک حلقه نشسته باشد، برق وجد که بجهد جز در سوخته نیوفتد. یا (اگر) از این هزار سخن نیکو بگویی، جز سوخته دلی آن نشنود، دیگران خود از آن غافل باشند، حکیمی گوید: بیت:

آن کس که خبر ندارد کار آسان است　　کار آن دارد که در خم چوگان است
ای هرکه به جان خویش بر لرزان است　　گو در حد خویش رو که کار آسان است

(انس: ۲۹۵)

- «اگر عارفی ورزی جایی بوده‌ای و از جایی می‌آیی و تو را نواخت بوده است و از ولایت ازل خبر داری و از دایه لطف و از پستان ارادت و مشیت و محبّت، شیر فضل و جود و کرم خورده‌ای، هرگز هیچ دایه دیگر از تو برنخورد، و به هیچ مادر التفات نکنی و از هیچ پستان

سیر نخوری و شرب هیچ شراب در دهن این سان تو را ذوق ندهد، پیوسته بر سر کوی لیلی بمانده باشی، تا کسی بادی از نسیم به مشام وی رسد؟ مجنون وار بر سر کوی لیلی متحیر. بیت:

نـه روی شـدن، نـه روی ایـدر بـودن بـر پـای بمانـدم از در بخـشودن

(ک: ۹)

- «با چنین پادشاهی و با چنین لطف و کرم، جز به عجز و ضعیفی و نیاز و بیچارگی پیش باز این نتوان شد، واز خود چیزی برنتوان ساخت، و نه از کسی دیگر هر چه خواست کرد، و هر چه خواهد کند، ما را به جز رضا دادن، و به عجز پیش کار باز شدن، هیچ روی دیگر نیست، و هر چه ما خواهیم کرد آن خود کرده آمده است. چنان که حکیم گوید: بیت:

جهان را چه سازی که خود ساخته است جهاندار از این کـار پرداختـه اسـت

(ک:۵۲)

کاربرد ترکیبات بدیع

بخشی از جاذبه های نثر شیخ جام مربوط است به واژه آفرینی و کاربرد تعابیر زیبا و بدیع. این واژه‌ها و تعابیر معمولاً در حوزه‌ی ترجمه‌های شیخ از آیات و احادیث روی می‌نماید و با توجّه به عصر و دوره‌ی شیخ، می‌توان این واژه‌ها و تعابیر را یادگارهایی معدود از سره نویسی دوره‌های آغازین نثر فارسی به خصوص در حوزه‌ی ترجمه دانست. مثلاً کاربرد تعبیر «خداوندان معاملت» و«خداوندان تحقیق» به جای اصطلاح «افراد درستکار و مؤمن و با تجربه» و یا کاربرد تعبیر «خداوند خردها» و«خداوند مغزها» به جای اصطلاح «اولوالالباب».

- «از سرآزمودگی می گویم، نه از سر تعصّب، یا از سر حسد، یا از سر نادانی، همه از سر یقین واقرار خداوندان معاملت می گویند.» (انس: ۹۴)

- «اما اگر عشق و عاشقی آن است که من می دانم، و خداوندان تحقیق دانند یک ذرّه از آن بهتر از عبادت عابدان!» (انس: ۲۱۱)

- «بر ظاهر اقتصار نباید کرد، که آنگاه از مغزها بی نصیب مانی وهمه خداوندانِ مغزها را نیز سودا گرفته گویی.» (ک: ۷)

- «خداوندانِ خردها آن کسانی باشند که ایشان به جز از این ظاهر که مردمان دانند و آن بینند و دانند، و رای آن چیزها بینند و دانند و از باطن آن خبر یابند و از آن خبر توانند داد.» (ک: ۱۶۶)

تعابیر و اصطلاحات بدیع، خاص و ارزشمند دیگر

- «آدمی‌گری (۶۰، ۲۰۳، ۲۷۷)، اباحت‌گری (۲۷۵)، امامی (۲۶۸)، بد بندگی (۴۱، ۱۰۶، ۱۵۵، ۲۹۶)، بدمردی (۲۸۷)، بشولیدن (۳۳۲)، پس روی (۹۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۶۶)، پی‌بری (۶۵)، تَوِش(۵۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۰۶)، حساب گاه (۱۴۵)، خداوند تحقیق (۲۰۳)، خداوندان طریقت (۲۱۰)، خداوندان معاملت (۲۲۵، ۳۰۸)، خدا را به یک تا نان باور داشتن (۹۵، ۱۰۴)، دروغزن (۱۱، ۱۹۸، ۲۸۵)، سرپی (۸۴، ۲۹۲)، عبادت مهین (۲۶۶)، علم گشاده شدن (۲۵۹)، غزات کهین و مهین (۲۹۴)، فضایل گزار فریضه ناس (۴۵)، مظالم مهین(۶۴)». (انس)

- «آزمون‌کردن(۲)، آدمی‌گری(۳۶)، استنبه، ستنبه(۱۷،۵۶)، انجمن اولین و آخرین(۱۸)، انجمن روز مهین(۳۷)، بشولیدن(۱۶۴)، تَوِش(۷۸)، جحود کردن(۲۰، ۲۶)، خیارزار بانی کردن(۵۸)، دل مشغولی(۳)، دستار خوان(۵۷)، دعوت خوردن(۵۷)، دیوان احسان(۴۲)، دشتی کردن(۸۷)، رنجور دل(۱۶۱)، زبان زده(۱)، سخن فروشی و روباه بازی کردن(۵۸)، سخن گشاده شدن (= فهمیدن، دریافتن)(۳)، غزای کهین و مهین(۸۵)، فضایل‌گذار فریضه ناس(۱۳۲)، قدرمند(۳۶)، کوتاه دیدگی(۱۰۰)، کنده‌ی دوزخ(۲۸)، مهجوروار (۱۱۱)، نیک بندگی(۳۹، ۷۰، ۱۴۶)، نیک خدایی(۳۵، ۷۳، ۷۵، ۷۶)، یخنی نهادن (۴۵، ۶۷)». (ک)

کاربرد واژگان متضاد

- «شادی که آن را پایانی نی، قربی که آن را بعد نی، وصالی که آن را فراق نی، روزی که آن را شب نی، حیاتی که آن را موت نی، هستی که آن را نیستی نی،پادشاهی که آن را زوال نی، عزّی که آن را ذُلّ نی؛» (انس: ۹۱ و نیز: ۱۵۸، ۲۹۸)

- «از خیر و شر، از نفع و ضرّ، از جمع و منع، از حلال و حرام، از مرگ و زندگانی، و همه قسمت کرده‌ی اوست.» (ک: ۴۱ و نیز: ۲، ۱۵)

متناقض نما

«یکی از ویژگی‌هایی که در زبان عارفان وجود دارد و در نثر عارفانه فارسی به سبب

تقدّم آن بر شعر عارفانه، زودتر بروز و ظهور داشته، متناقض‌نمایی است. متناقض‌نمایی را نیز - چون تشبیه- تنها نباید عنصری شاعرانه پنداشت، بلکه باید آن را از لوازم زبان عارفانه دانست؛ زیرا مفاهیمی هست که جز از طریق متناقض‌نما قابل بیان نیست یا دست کم روش زیبا و موجز برای بیان آن‌ها همین شیوه است. با این اشاره، متناقض‌نماها، هم باید شیوه‌ای برای معانی مورد نظر عارفان دانست و هم وجهی از شعرگونگی زبان آنان.» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۵۰۷)

- «فقر نیازی است در بی نیازی.» (انس: ۱۸۸)

- «فقر نیستی است در هستی.» (انس: ۱۸۸)

- «چون خدای عزّوجلّ به علم قدیم و حکمت قدیم، بی‌لب و بی‌دهان، و بی‌کام و بی‌زبان، و بی‌مخارج و بی‌ارکان هفت سوگند یاد کرد که بد و نیک فرا دل بندگان من آرم؛» (ک: ۳)

- «و این همه که ما می‌بینیم، خدای عزّوجلّ هست نیست نما و نیست هست نماست.» (ک: ۱۰۲)

درمیان شواهد نمونه‌ای بسیار نادر یافت شد که در سایر متون تا به حال دیده نشده است که ذکر آن خالی از لطف نیست.

- «ای خردمندان بی‌خرد! ای دانایان نادان! ای حکیمان بی‌حکمت! ای فقیهان بی‌فقه! ای عاقلان بی‌عقل! ای هشیاران مست! ای بیداران خفته! ای خداگویان بی‌معرفت به قیامت! ای مقّران منکر! ای خداگویان بی‌خبر! آخر شرم ندارید از خدای عزّوجلّ!» (ک: ۱۱۰)

طرد و عکس

با دقّت در آثار احمد جام متوجّه صنعت زیبای «طرد و عکس» می‌شویم و علّت آن هم: «وجود حالاتی است که مقتضی کاربرد تضاد و متناقض نماست، زیرا در بیشتر طرد و عکس‌ها مواد به کار گرفته شده، متضاد است و موضوعی نیز که در بسیاری از موارد بیان می شود، یا بیانگر نوعی تضاد و تقابل است یا برابری و یکسانی و مشابهت دو امر متضاد و متقابل.» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۴۰۸)

(جستن/ یافتن، انس: ۱۲)،(شریعت/ حقیقت، انس: ۱۲)،(کس/ او، انس: ۳۲)

(امیر/ اسیر، ک: ۱۷)،(بقا / فنا، ک: ۶۴)،(دور/ نزدیک)، غیبت/ حضور، ک: ۶۸)

نکته‌ی قابل توجّه اینکه برخی مواقع ممکن است «طرد و عکس» ابزاری باشد برای بیان برخی اغراض دیگر، مثلاً برای بیان دو حالت متضاد و متقابل که در مواردی، نفی یکی، اثبات دیگری است.

- «هر چیزی را نخست جویند آنگه یاوند، این حدیثی است که اول یاوند آنگه جویند.» (انس: ۱۲)

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی حاصله اینکه احمد جام چون یک خطیب و واعظ است، پس طبیعتاً کلامش باید دارای جزالت و در عین حال سادگی و روانی باشد که به راحتی بر مخاطب مؤثر افتد. به همین منظور با تکرارهای ملیح، حذف‌های بجا و نیز به کاربردن تشبیه‌های عقلی به حسی، عبارات کنایی زیبا، حسی کردن کلام، استفاده از تمثیل‌ها و ارسال المثل‌های نغز، و دیگر وجوه بلاغی توانسته به این مهم دست یازد. البته کلام شیخ در عین سادگی و روانی دارای تکلّف و تصنّع ملیحی می باشد و این نکته در بسامد بالای عناصر بلاغی و صور خیال در نثر شیخ جام کاملاً نمایان است، که حکایت از ذهن و ذوق شاعرانه وی دارد و نثر او را از ویژگی شاعرانگی برخوردار ساخته است. گویا شیخ آگاهانه به بلیغ‌تر و مؤثّرتر شدن کلامش از راه استفاده از صور متعدّد بلاغی نظر داشته است. در واقع شیخ توانسته نقش خود را با استفاده از صنایع بدیعی در گسترش نثر فنّی و مصنوع در آغاز قرن ششم هجری به خوبی ایفا کند؛ و این گفته زمانی قوّت می‌یابد و تایید می شود که نگاهی به میزان بالای استفاده از برخی عناصر بلاغی- مثلا تشبیه و تمثیل- بیفکنیم که از قدرت القایی زیادی برخوردارند و در مقابل، مثلاً استعاره در کلام شیخ به ندرت یافت می شود، چرا که استعاره نمی‌توانسته مقصود شیخ را در یک نثر عرفانی و تعلیمی برآورده کند.

منابع و مآخذ:

۱- قرآن مجید.
۲- ابو محبوب، احمد.(۱۳۷۶). کالبد شناسی نثر. چاپ اول. تهران. زیتون.
۳- الجرجانی، عبدالقادر. (۱۴۰۴ق). اسرارالبلاغه فی علم البیان. صحّحها و علّق و حواشیه السید محمد رشید رضا. چاپ دوم. قم، منشورات الرّضی.

۴- استیور، جان. (۱۳۸۴). فلسفه زبان دینی. ترجمه‌ی ابوالفضل ساجدی. . چاپ اول. قم: ادیان
۵- جام، احمد. (۱۳۶۸). انس التائبین و صراط الله المبین. تصحیح و تعلیقات علی فاضل. چاپ اول. تهران: توس.
۶- جام، احمد. (۱۳۸۷). کنوزالحکمه. تصحیح و تعلیقات حسن نصیری جامی. به پژوهش علی فاضل. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷- جرجانی، عبدالقادر. (۱۳۷۰). اسرارالبلاغه. ترجمه‌ی جلیل تجلیل. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸- خطیبی، حسین. (۱۳۸۳). فن نثر. چاپ سوم. تهران: زوّار.
۹- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۴). امثال و حکم. ج۱. تهران: کتابخانه‌ی سپهر.
۱۰- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). جستجو در تصوّف ایران. چاپ اول. تهران: امیر کبیر.
۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). صورخیال در شعر فارسی. چاپ یازدهم. تهران: آگاه.
۱۲- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). بیان. چاپ دوازدهم. تهران: فردوس.
۱۳- علوی مقدم،محمد و اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۱). معانی و بیان. چاپ هفتم. تهران: سمت.
۱۴- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۸). سبک شناسی نثرهای صوفیانه. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵- فولادی، (علیرضا). ۱۳۸۷. زبان عرفان. چاپ اول. قم: فراگفت.
۱۶- نویا، پل. (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۷- همایی، جلال الدین. (۱۳۸۲). فنون بلاغت و صناعات ادبی. چاپ بیست و یکم. تهران: نشرهما.